# اشاره

بحث در استدلال به آیه ذکر برای حجیت فتوا بود و نکاتی در ذیل آیه مطرح شد و رسیدیم به استدلال به آیه که عرض شد استدلال به آیه، متوقف بر چند مقدمه است که تقریر شد و سپس به مناقشات و اشکالاتی که بر استدلالات به آیه بود پرداختیم. یک اشکال مورد بررسی قرار گرفت و به نحوی قابل دفع بود.

## اشکال دوم: اشکال مرحوم شیخ و شهید صدر

 اشکال دومی که بر استدلال به آیه ذکر برای حجیت فتوا شده است و در کلمات بزرگانی چون مرحوم شیخ و شهید صدر نیز آمده است، با توجه به دو نکته دارای اشکال است:

1- سیاق آیه، سیاق مناظره و جدل با مشرکین است و مخاطب در این جدل و مناظره و بحث، مشرکین هستند که زمینه تعبدی در آن‌ها وجود ندارد و اصلاً امکان تعبد به آن‌ها نیست؛ چراکه کسانی که اصلاً دینی را نپذیرفتند و در اصل رسالت و در دین تردید دارند، نمی‌توانند مخاطب بیان مولوی تعبدی بشوند.

2- مورد این بحث، یک مسئله اعتقادی است. درواقع مورد این بحث مسئله رسالت است و اینکه مشرکین شرط می‌دانستند که رسول از جنس بشر نباشد و یا اینکه با آیات باهره‌ای نبی و رسول مبعوث بشود که یک بحث اعتقادی است و در امور اعتقادی علم و اذعان علمی شرط است و صِرف خبر یا روایت و یا دلیل ظنی کفایت نمی‌کند.

اگر این دو نکته را با هم ببینیم و حتی اگر هرکدام را جدا ببینیم، بازهم اشکالی به ذهن می‌رسد و آن این است که بر اساس دو نکته‌ای که گفته شد آیه شریفه «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون**‏»(نحل/43) بنا بر آنچه ما به آن نیاز داریم در اینجا، می‌خواهد قانون تعبدی را مطرح سازد که غیر علم را معتبر کند. درواقع این عبارت بیانگر این تعبد است که مراجعه به مخبرین یا مجتهدین و فتوادهنده‌ها، انجام بپذیرد و فتوا و روایت آن‌ها معتبر باشد. چراکه اگر به این آیه در بحث خبر واحد تمسک بکنیم، مشکلی پیش می‌آید که خبر واحد علی‌الاصول یک امر علمی نیست و فقط می‌خواهیم بگوییم که خبر بماهو خبر و لو اینکه ظنی باشد حجت است و اگر هم به این آیه در بحث خودمان که حجیت فتوا است، تمسک بکنیم باز هم غالباً فتوا علم‌آور نیست و این آیه فقط می‌خواهد این مطلب را بگوید که این فتوایی که علم‌آور نیست، حجّت تعبدی است.

وقتی ما می‌توانیم به این فراز و فقره آیه شریفه تمسک بکنیم که «إ**سْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» یک امر تعبدی باشد برای جعل حجیت و حاکی از جعل حجیت برای فتوا و احیاناً خبر باشد.

اگر بگوییم آیه این را می‌گوید دیگر منطبق بر مورد نمی‌شود، چراکه مورد آیه مناظره با مشرکینی است که اصلاً بحث تعبد را قبول ندارند. علاوه بر اینکه چون امر اعتقادی است، علم لازم است و آیه می‌گوید که «مطلق سؤال را امر می‌کنم و نتیجه این است که مطلق جواب فتوا‌دهنده و جواب‌دهنده حجت است و لو اینکه علم‌آور نباشد» که این با مورد، انطباق پیدا نمی‌کند.

و این مطلب نشان‌دهنده این است که «إ**سْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» یک خطاب تعبدی و یا امضاء سیره عقلا در مراجعه به کارشناس نبوده و تعبدی در آن نیست، نه تعبد تأسیسی و نه تعبد ظنی.

پس باید عبارت «إ**سْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» را حمل بر ارشاد به تلاش برای رسیدن به علم، کرد. در امور اعتقادی و مطالبی که نیاز به علم و اطمینان و قطع دارد. شما باید تلاش کنید تا به علم و دانش برسید و یکی از راه‌های رسیدن به قطع و اطمینان این است که از صاحبان در رابطه با شناخت آن موضوع سؤال کنید و این سؤال نه از باب تعبّد بلکه از نظر عقلی باید پرسش انجام شود.

## احتمالات موجود در مورد آیه

«**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون**‏» در اینجا سه احتمال دارد:

### خطاب مولوی تعبدی

«**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**‏» یک خطاب مولوی تعبدی باشد و لو اینکه تعبد آن از بابت امضاء سیره باشد و به ظنی که از خبر و یا از فتوا حاصل می‌شود، اعتبار می‌بخشد.

### خطاب ارشادی

احتمال دوم اینکه عبارت ارشادی باشد و نه مولوی. درواقع ارشاد می‌کند به اینکه در مسائلی مانند این مسئله که نیاز به علم و آگاهی قطعی و اطمینانی هست، باید به کسانی مراجعه کرد که می‌توانند این علم و آگاهی را در اختیار قرار دهند.

### ارجاع

احتمال دقیق دیگر اینکه آیه ارجاع می‌دهد به امری که در مناظره می‌خواهد به آن استدلال کند. چراکه وقتی با مشرکین و اهل کتاب مناظره می‌کند، باید به چیزی ارجاع بدهد که اعتبار آن مورد اتفاق طرفین باشد؛ و چیزی که مورد اتفاق است و قرار است در مناظره به‌عنوان مبنا قرار بگیرد و خصم به آن ملزم باشد، یک امر مشترک است و آن را به دو شکل می‌توان تصویر کرد.

#### الف) ارجاع به سیره عقلایی

اول، ارجاع به آن سیره عقلایی که می‌گوید باید به کارشناس مراجعه کرد و لو اینکه علم پیدا نشود و فقط ظنی از قول او حاصل شود.

#### ب) ارجاع به قانون عقلی

دوم، ارجاع به قانون عقلی است که در امور اعتقادی و علمی نیاز به علم وجود دارد و چون این امر از اموری است که با سعادت انسان ارتباط داشته و درواقع دفع ضرر محتمل و وجوب شکر و احکام عقلیه مستقله در آن وجود دارد، باید از عهده آن احتمال خارج شود. در اینجا عقل می‌گوید که باید علم پیدا شود و علم هم از هر طریقی از جمله «إ**سْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» می‌تواند باشد.

این ارجاع به یک قانون عقلایی مراجعه به کارشناس نیست، بلکه ارجاع به قانون عقلی علم اجمالی و احتمال منجز است.

البته درهرحال این بیان شرعی یک حکم عقلایی و عقلی را تأیید می‌کند، ولی اگر مورد اول باشد، حکم کاملاً تعبدی و مولی است؛ اما اگر ارجاع به آن امر دوم باشد، دیگر جای تعبد نیست؛ چراکه اعتقادات پایه است و در حقیقت ارشاد است به چیزی که مستلزم علم است و أهل الذکر در اینجا به‌عنوان یک نماد و راه بارز برای رسیدن به علم است.

## بررسی احتمالات

به‌تناسب حکم و موضوع و با ملاحظه مورد آیه شریفه که بحث اعتقادی است، باید گفت که احتمال دوم صحیح است و ارشاد به یک حکم عقلی در مسئله اعتقادی بنیادین می‌باشد و روح آیه نیز بیانگر این مطلب است که باید علم پیدا کرد که یکی از راه‌هایش أهل الذکر می‌باشد؛ درحالی‌که این جواب، موردنیاز ما نیست؛ چراکه صِرف علم پیدا کردن در مسائل اعتقادی موردنیاز نبوده و آنچه ما لازم داریم، مراجعه به کارشناس است که در مسائل احکام و فروعی که بیانگر تعبد است.

این اشکال دومی است که امثال شهید صدر و دیگر بزرگان نیز پذیرفته و آیه را از لیست حجیت فتوا خارج کرده‌اند.

## پاسخ اشکال

پاسخی که می‌توان به این اشکال داد این است که غیر از این دو احتمالی که ذکر شد، ما احتمال سومی را نیز در نظر بگیریم و آن جمع بین این دو مطلبی است که در احتمال اول و دوم گفته شد و در حقیقت این مطلب را می‌خواهیم بگوییم که این ارجاع به حکم عقلی یا عقلایی این‌ها دارای وجه مشترکی است که آیه به آن وجه مشترک ارجاع می‌دهد.

احتمال سوم بیانگر این مطلب است که عبارت «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**‏» اختصاص به مورد اول یا دوم به‌تنهایی نداشته، بلکه به‌صورت بالقوه ظرفیت این را دارد که درآن‌واحد به چیزی ارجاع دهد که وجه مشترک بین دو احتمال اول است و آن وجه مشترک عبارت است از: رجوع به صاحبان آگاهی و شناختی که می‌توانند مستند و مرجع شما باشند، منتهی این أهل الذکر در مسائل اعتقادی مستند شما می‌شوند، ولی مشروط به اینکه سخن این‌ها مولد علم برای شما باشد و اما اگر أهل الذکر در مسائلی است که در آن سیره عقلا یا وجه دیگری باشد، در اینجا از امور مشروط به علم و قطع نمی‌باشد و درنتیجه در این قسم خودِ أهل ذکر سخنشان معتبر بوده و همان سیره عقلاییه‌ای است که در مسائل متعارف به کارشناس ارجاع می‌دهد و نظر کارشناس را معتبر می‌داند.

## جمع‌بندی

پس مراجعه به أهل ذکر به شکل مشترک مقصود در آیه است که هم شامل أهل ذکر در مسائل اعتقادی می‌شود به‌نحوی‌که علم‌آور باشد و در غیر اعتقادی این امر ضرورت ندارد؛ به‌عبارت‌دیگر آیه مراجعه به صاحبان نظر را تأیید می‌کند که این مطلق می‌باشد، منتهی در مسائل اعتقادی به این خاطر که قرینه لبّیه وجود دارد که نیاز به علم است، در آنجا نیاز به این است که اهل ذکر شما را به قطع برسانند.

### اشکال

اگر کسی این اشکال را وارد کند که این استعمال جمله در امر مولوی و ارشادی توأمان است؟

### جواب

باید گفت که استعمال جمله در مولویت و ارشادیت هیچ مانعی ندارد و هیچ قانونی آن را منع نکرده است و اینکه در جایی، اطلاق را به خاطر دلیلی مولوی بگیریم و در جای دیگر نیز به دلیلی دیگر ارشادی بگیریم، مانعی ندارد.

### سؤال دوم

سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که برای این موضوع، باید قرینه‌ای باشد، آیا چنین قرینه‌ای وجود دارد؟

### جواب

قرینه‌ای که بر این مسئله وجود دارد این است که آیه ذکر، در روایات بر اهل‌بیت تطبیق داده شده است و مراجعه به اهل‌بیت در اصل یک تعبّد شرعی است، چراکه گفته شده اهل‌بیت، وارثان پیامبر و أهل ذکر هستند. این تطبیقاتی که در روایات آمده است، نشان‌دهنده این مطلب است که آیه ظرفیت اینکه یک حکم تعبدی را افاده بکند یا ناظر به یک حکم فراتر از بحث مناظره بین مسلمان و مشرک باشد را دارد؛ و درواقع موارد زیادی از آیات است که در باب ولایت و ... وجود دارد، این‌ها آیاتی هستند که از ناحیه خداوند امر به تعبد شده است بر اینکه اهل ذکر همان اهل‌بیت هستند. چراکه مهم‌ترین استدلال بر اهل‌بیت و مقام امامت و... همین استدلالات نقلی است و این چیزی است که از پیامبر گرامی اسلام (ص) و یا از قرآن نقل شده است و امکان تعبد در اینجا وجود دارد.

این مسئله هم شاهدی می‌شود بر اینکه مانعی وجود ندارد که بتوان هم مورد مناظره را درست کرد و هم موردی که روایات بر آن تطبیق کرده‌اند.

### دیدگاه دیگر

در اینجا دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که برخی به آن معتقدند که حتی در اینجا نیاز به قرینه هم وجود ندارد و آیات قرآن ظرفیتی دارد که همین‌که خلاف ظاهر نیست، آن ظرفیت عام را باید بپذیریم؛ البته ما در رابطه با این قضیه خیلی مطمئن نیستیم و از قدیم به ذهن انسان می‌آمد که ممکن است کسی در قرآن معتقد به این قضیه بشود که لازم نیست به شکل عرفی ظهور بسازیم و همین‌که خلاف ظاهر نباشد کافی است برای آنکه بگوییم معنا ظاهر قرآن است که این مسئله جای بحث دارد که می‌بایست در مجال دیگری به آن پرداخته شود.

#### نکته

ممکن است کسی در اینجا بگوید که در مسائل اعتقادی هم می‌شود به ظنون معتبره عقلایی اعتماد کرد و نه ظنونی که شارع بخواهد آن‌ها را معتبر کند، این هم بحث مفصلی است که فعلاً باید صبر کنید تا در آینده به آن برسیم و به آن بپردازیم.

### سؤال سوم

آیا در مقام مناظره و جدل چیزی را که کسی به آن امر می‌کند، یا تأیید می‌کند و یا تأکید به آن می‌کند، باید موردقبول خصم باشد و همین قدر کفایت می‌کنید و یا اینکه واقعاً باید درست باشد؟

توضیح سؤال این است که ما وقتی که با فردی مجادله می‌کنیم، جدل ما علی قسمین است، گاهی فقط جدل است که در این مقام همین‌که طرف مقابل نکته‌ای را می‌پذیرد برای محکوم کردنش کفایت می‌کند؛ یعنی جدل محض، متقوم است به اینکه نکته‌ای را که می‌خواهیم طرف مقابل را محکوم کنیم، موردقبول او باشد و لازم نیست چیزی باشد که ما هم آن را قبول داشته باشیم؛ اما گاهی جدل، همزمانی که جدل است، برهانی نیز می‌باشد که در این صورت چیزی که به آن تمسک می‌شود، علاوه بر آنکه خصم، آن را می‌پذیرد، باید واقعاً مطلب درستی باشد. این مطلب واضح و روشنی است که با دقت در مجادلات روزانه و جزئی خودمان این دو نوع جدل را ملاحظه می‌کنیم.

اصل مقام مناظره و قوام آن به این است که از نکته‌ای استفاده شود که طرف مقابل هم قبول داشته باشد.

ما در محاجّه‌هایی که در مثل مسئله امامت و امثال این‌ها با ادیان دیگر انجام می‌دهیم، مناظرات ما بر همین دو قسم است. مثلاً گاهی می‌گوییم که در صحیح بخاری چنین آمده است که ما خودمان آن صحیح بخاری و آن چیزی که در آنجا آمده است را قبول نداریم، ولی چون طرف مقابل قبول دارد، می‌توانیم از آن همان نتیجه‌ای که ما آن را حق می‌دانیم بگیریم و لذا مقدمه‌ای که موردقبول ما نیست، ولی خصم آن را پذیرفته است، نردبانی می‌شود برای اثبات مسئله‌ای که حق است؛ و گاهی هم ما خودِ روایت را هم که به آن استدلال می‌کنیم قبول داریم؛ مثل روایتی که می‌گوید خلفای ما اثنی عشر هستند که ما این را قبول داریم و یا روایت «**إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْن**‏»[[1]](#footnote-1)

البته این دو نوع قبولی که گفته شد از یک منظر کلی است و الا اگر بخواهیم دقیق بشویم، هرکدام از این دو نوع به‌تنهایی چند نوع است که الان مجال آن نیست که وارد این مطلب شویم.

امّا سؤال اینجاست که آیا مقام مناظره اقتضائش همان حداقلی است که طرف مقابل می‌پذیرد و یا اینکه اقتضائش آن است که واقعاً حق باشد و خودمان هم واقعاً آن را می‌پذیریم؟

1. - وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 34. [↑](#footnote-ref-1)